

محمدرضا حکیمی «چشمه سار حکمت» (متولد ۱۳۱۴ ه.ش.)

حبیب الله سلمان آرائی

گلشن ابرار جلد سوم

اشاره

در زمستان سال ۱۳۸۰ که استاد حکیمی در شهر مقدس قم به سر می بردند، نویسنده این سطور با جمعی از دوستان پژوهشکده باقرالعلوم (علیه السلام) توفیق یافتند به محضر استاد مشرف شوند، در این ملاقات از ایشان خواستند شرح حال دوره های زندگی علمی و مبارزاتی، دیدگاه ها و نظرهای خود را درباره موضوعات مختلف بارگو کنند تا به صورت مقاله برای خوانندگان مجموعه (گلشن ابرار) در آید و مورد استفاده همگان قرار گیرد. استاد با بزرگواری خاص خود، این پیشنهاد را پذیرفت. سپس موارد درخواستی به صورت سؤال طرح و به ایشان ارائه شد. مجموعه پاسخ های استاد طی چند جلسه بر روی نوار ضبط گردید و پس از پیاده شدن نوارها متن آن برای مطالعه در اختیار استاد قرار گرفت و ایشان اجازه استفاده از آن را دادند. [۱]

ولادت و خاندان

محمدرضا حکیمی دومین فرزند خانواده، در شب پنجشنبه چهاردهم فروردین ماه ۱۳۱۴ ش، مطابق با اواخر ذی حجه ۱۳۵۴ ق. در محله سعدآباد (بالا خیابان) شهر مشهد مقدس در خانواده ای متدین و نسبتاً مرفه به دنیا آمد.

پدر او، مرحوم حاج عبدالوهاب حکیمی (متوفی ۱۳۶۹ ش) فرزند آقا علی اردکانی - از نوادگان برخی از علمای اردکان - بود که در جوانی اندکی از علوم قدیمه را کسب کرده سپس به کسب و کار روی آورد. وی انسانی پرهیزگار، عالم دوست و اهل معرفت دینی و مراقبه بود و از تاجران محترم و معروف بازار مشهد به شمار می رفت.

مادرش، دختر آقا شیخ حسن مقدس - از عالمان صاحب کرامت - بود.

محمد رضا در خانواده ای که برخی از اعضای آن عالم و کلاً متصف به دیانت بودند و سال ها پیش از آن، از یزد به خراسان مهاجرت کرده بودند، پرورش یافت.

تحصیلات و استادان

محمد رضا چون پا به شش سالگی گذاشت (۱۳۲۰ ش) ابتدا به مکتب خانه رفت و در آن جا قرآن و صد کلمه از کلمات قصار مولا علی (علیه السلام) را با ترجمه منظوم آن آموخت. سپس مقداری از دیوان حافظ و مبادی انشاء و نویسندگی و بعد از آن دروس ابتدایی را در مدرسه فرا گرفت. در سال ۱۳۲۶ ش. در حالی که نوجوانی دوازده ساله بود، به جهت عشق و علاقه ای که به طلبگی و تحصیل علوم دینی در دل داشت و پدرش نیز بسیار به آن علاقه مند بود و حتی او را بدان ترغیب می کرد و با تشویق و ترغیب شوهر عمه اش حاج شیخ محمد سلطان الذاکرین - که اهل منبر بود - برای تحصیل به مدرسه نواب مشهد مقدس وارد شد که در آن زمان یکی از مدارس مهم و پررونق حوزه خراسان بود.

او با راهنمایی متولی و مسئول وقت مدرسه آیت الله میرزا علی اکبر نوقانی (متوفی ۱۳۷۰ ق) امثله و شرح آن را نزد آقا سید جعفر سیّدان خراسانی و بقیه مقدمات را نزد حاج سید عباس سیّدان خراسانی فرا گرفت، سپس کتاب های درسی سیوطی، مغنی، حاشیه و مطؤل را نزد آقا شیخ رحمت الله فشارکی اصفهانی، آقا میرزا محمد اشکذری (متوفی ۱۳۵۳ ش) آموخت. و همزمان آموخته های خود را برای طلاب مبتدی تدریس می کرد. پس از این دوره، حکیمی با تشویق حاج شیخ محمدرضا خلیل الواعظین (متوفی: ۱۳۶۸ ش) از دوستان حکیمی که با هم کتاب «رهبر خرد» را مباحثه می کردند، به حلقه درس ادیب ثانی مرحوم آقا شیخ محمد تقی ادیب نیشابوری (متوفی ۱۳۵۵ ش) در مدرسه خیر اتخان مشهد حاضر شد و از نو آن چه را که پیش از آن از علوم ادبی فرا گرفته بود بدون وقفه در مدت دو سال دوره کرد و ادبیات عالی، بلاغت و عروض و قافیه را هم نزد ایشان فرا گرفت و تمامی درس ها و آموخته های این دوره را به طور کامل یادداشت کرد. او علاوه بر آن برای شاگردان و همدوره ای هایش که یا متوجه مطالب نشده و یا به موقع بر سر درس حاضر نبودند درس استاد را توضیح می داد و شرح و بازگو می کرد. همنشینی و هم صحبتی حکیمی با ادیب نیشابوری، باعث شد که ذوق ادبی او تقویت گردد و وی به ادبیاتی پرمایه و غنی دست یابد.

استاد کتاب های شرح لمعه و قوانین را نزد حاج میرزا احمد مدرس یزدی خراسانی (متوفی ۱۳۵۰ ش) فرا گرفت.

اصول سطح و مقداری از خارج اصول را از محضر حاج شیخ هاشم قزوینی (متوفی ۱۳۳۹ ش) و دو جلد کفایة الاصول و مقداری از خارج فقه را نزد حاج شیخ مجتبی قزوینی (متوفی ۱۳۴۶ ش) استفاده برد. [۲] و پاره ای از این دروس را تقریر کرد.

حکیمی مدت ده سال بدون وقفه در درس خارج فقه و اصول آیت الله العظمی سید محمد هادی میلانی (۱۲۷۳ - ۱۳۵۴ ش) حاضر شد و تقریرات درس ایشان را بطور کامل و مرتب نوشت. وی با آنکه از کم سن و سال ترین شاگردان درس بود، مورد عنایت خاص آیت الله میلانی قرار گرفت و از شاگردان ممتاز و ویژه او به شمار می رفت. [۳]

سیر تحصیلات فلسفه و کلام و علوم دیگر آقای حکیمی بدین گونه بود که او در کنار فراگیری دروس سطح و خارج فقه و اصول، کتاب های شرح باب حادی عشر و شرح تجرید را نزد آقا شیخ عبدالنبی کُجوری (متوفی ۱۴۱۹ ق.) و شرح منظومه سبزواری را در محضر آقا شیخ غلامحسین محامی بادکوبه ای (متوفی ۱۳۳۳ ش) فرا گرفت و همزمان با خواندن این کتاب ها، سایر کتاب های منطق و فلسفه و کلام را مطالعه می نمود تا آنگاه که به درس حاج شیخ مجتبی قزوینی راه یافت.

حکیمی مدت ۱۲ سال از کتاب های منظومه گرفته تا کتاب های شرح اشارات ابن سینا و سپس اسفار را در حدّ اعلا و کامل با مقداری از علوم غریبه، نزد حاج شیخ مجتبی قزوینی آموخت. بعضی «ختومات مهمه» و مقدمات «علم رمل» و «اوافق ذوالکتابه» را از محضر حاج سید ابوالحسن حافظیان (۱۲۸۲ - ۱۳۶۰ ش) [۴] و حاجی خان مخیری (متوفی / حدود ۱۳۵۰ ش)، و علم نجوم و تقویم احکامی را نزد آقا شیخ اسماعیل نجومیان (متوفی ۱۳۵۶ ش) فرا گرفت.

گذشت بیست سال تلاش برای تحصیل علوم و فنون که هشت سال آن به آموختن مقدمات و سطح، دوازده سال خارج فقه و اصول، و در عرض آن دوازده سال فلسفه و فلسفه انتقادی و اجتهادی و کلام، همراه با بحث و تقریر و تدریس، و در جنب آن مطالعات وسیع درسی و غیر درسی در فرهنگ ها با بهره گیری از لحظه لحظه عمر و دانش اندوزی، حکیمی را سرآمد همگان خود در دانش های رسمی و غیررسمی آن زمان حوزه بزرگ خراسان قرار داد.

حکیمی در سی سالگی هنگامی که علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی (متوفی ۱۳۴۸ ش) به مشهد مقدس مشرف شده بود، موفق به اجازه شفاهی نقل روایات و احادیث اهل بیت (علیهم السلام) از ایشان گردید. و سپس شیخ آقا بزرگ از نجف اشرف در ماه رجب سال ۱۳۸۳، اجازه ای کتبی برای آقای حکیمی نوشتند و فرستادند و از این طریق بود که او نیز به سلسله عالمان و محدثان بزرگ تا اصحاب ائمه طاهرین و حضرات معصومین (علیهم السلام) متصل گشت.

با صدور این اجازه کتبی و ذکر لقب «الاستاذ المحقق» از سوی علامه آقا بزرگ تهرانی (ره) و پس از آن، «العلامة الجلیل» از طرف علامه امینی (ره) درباره او، مهر صحت بر وسعت فضل و کمالات آقای حکیمی گذاشته شد.

احساس تکلیف

استاد حکیمی پس از طی مراحل و مدارج عالی علمی و کسب کمالات و فضایل معنوی، چند راه در پیش روی خود می دید:

۱ - در حوزه مشهد مقدس یا قم و یا نجف به تحصیل فقه و اصول تا کسب مقام مرجعیت ادامه دهد.

۲ - در مسجد و محرابی پیشنماز شود و به کارهای معمول یک روحانی بپردازد.

۳ - به خطابه و منبر روی آورد.

۴ - در حوزه یا جاهای دیگر تدریس کند.

۵ - به جامعه روی آورد و با نسل جوان ارتباط برقرار کند و به نیازهای برجای مانده پاسخ دهد. او از میان راه های پیش رو، راه پنجم را انتخاب کرد و پس از آن، با خود عهد و پیمان بست که جامعه و جوانان را دریابد و تعالیم دینی و مذهبی را به صورت مقاله یا کتاب به زبان روز به آنان عرضه کند.

زمینه انتخاب راه پنجم را استاد خود این چنین بیان می کند:

«من از کوچکی پای منبرهای خوب، خیلی می رفتم و از همان زمان مظلومیت اهل بیت (علیهم السلام) به صورتی خاص در ذهنم شکل گرفت. این یک موضوع و موضوع دیگر این که باز از سنین خیلی پایین توجهم جلب شد به وضع زندگی طبقات محروم، عمله ها، کارگرها و کشاورزهای جزء، کسبه های کم درآمد و دوره گردها، شیشه گرها و سفالسازها، تا کم کم که بزرگ شدم و وارد طلبگی شدم، یکی از کارهایم رفتن در زاغه ها، کوره پز خانه ها یا محل هایی بود که کارگرها کارهای سخت می کردند... همه نظرم را جلب می کرد... و به اینجا رسیدم که انسان دارای یک تکلیف دینی است نسبت به خدا و یک تکلیف اجتماعی نسبت به این طبقات محروم... پس باید برای وظایف دینی به امور دینی پرداخت و... در طلبگی همین طور سیر کردم و درس می خواندم تا کم کم به نتیجه ای رسیدم که وقتی با روایات آشنا شدم و به قرآن و روایات رجوع کردم، دیدم آن وظیفه، وظیفه اصلی است، و دین و جامعه نیازی به هیچ مکتبی و حزبی ندارد. وگرنه قبلاً رنج می بردم که آدم باید دو قطبی باشد یک قطب مذهبی و یک قطب برای اجتماعیات و جهات مردمی، بعداً دیدم نه، قطب واحد کافی است، چون مذهب به حد کافی ویش از آنچه دیگران گفته اند، در باب دفاع از محروم و اقامه عدل حرف دارد. از این جا خوشحال شدم که از این تضاد در آمد و وقتی فهمیدم در واقعیت، هر دوی این ها با هم جمع شده و هر دوی این کارها عبادت است، حتی همان خدمت به محروم هم عبادت است، این جا دیگر خوشحال شدم و جهت گیری های فکری

و اجتماعی و سیاسی من یکی شد که همان اقامه مذهب اهل بیت (علیهم السلام) باشد و حقیقت قرآن هم آنجاست. و بعدها هم هنگامی که به زاغه ها و محلات محروم می رفتم و هر محرومی را می دیدم، به این نتیجه می رسیدم که باید کاری کرد که مرام و مکتب اهل بیت (علیهم السلام) که مغفول مانده، احیا و زنده بود... بشوئد... مکتب اهل بیت (علیهم السلام) خلاصه می شود در توحید و عدل و این عدل که ما اینجا می گوییم، فقط عدل در عقاید نیست، بلکه عدل عام است... این تفکر حماسی به من خیلی کمک کرد برای وقتی که ما روبرو می شدیم با جوان هایی که تحت تأثیر مارکسیست ها بودند، یا جوان هایی که تحت تأثیر دیگر روشنفکران بودند. [می گفتیم که] بهترین نوع دفاع از محروم در مذهب تشیع است... این بود که بنده وقتی به این نتیجه رسیدم. گفتم: شکر نعمت رسیدن به حق، نشر آن است، پس تا آن جا که می توانم، باید در معرفی مکتب اهل بیت (علیهم السلام) و لبّ خواسته ائمه در سامان یابی جامعه و فرد سازی و جامعه سازی کار کنم. این بود که من به طرف سه چیز رفتم: ۱. نسل جوان، ۲. نثر روز، ۳. شناخت زمان... و توجه خود را معطوف آنها ساختم و آن را به عنوان یک تکلیف الهی تلقی کردم و جمله معروف استاد علامه امینی (قدس سره) را که به استاد محمدتقی جعفری (قدس سره) فرموده بود «دنبال کار جوانان بروید» جامه عمل پوشاندم.»

استاد حکیمی در خردادماه سال ۱۳۴۵ بنابر وظیفه و تکلیف، از مزایای حوزه مشهد چشم پوشید و به تهران مهاجرت کرد. در تهران به محافل و محیط های فرهنگی و روشنفکری متفاوت که آن روزها قلّه های روشنفکری ایران محسوب می شد، پا نهاد. به برخی از مؤسسات فرهنگی - سیاسی وارد شد و در چند حوزه مهم مطبوعاتی، فکری و فرهنگی که در آن دوران با نام ها و هدف های مختلف کار می کردند و تأثیر گذار بودند نفوذ کرده با افراد و گروه هایی از طیف های مختلف علمی، هنری، ادبی، دانشگاهی، روشنفکری و مردمی آشنا و نزدیک گردید، و در پاسداشت فکر دینی و معارف اسلامی و حقایق شیعی و تبیین مبانی انقلابی، با قلم و سخن ادای وظیفه می کرد و در فرصت های مناسب، تعالی اندیشه اسلامی را روشن می ساخت و استندهای اسلامی و بخصوص شیعی را در ابواب مختلف با نوشتن «توضیحات» و «تعلیقات» بر چند کتاب ارائه داد تا جایی که استاد شهید مطهری این روش را مثبت تلقی کرد. و ترک آن را حرام شمرد. آن شهید سعید از طریق استاد حکیمی با برخی افراد و محافل روشنفکری ویژه آشنا شد و برای آنها مسائل فلسفه اسلامی را بازگو کرد و آنها نیز برای استاد مطهری فلسفه غرب را تشریح می کردند.

پیش‌تاز نهضت

استاد حکیمی در شانزده سالگی (حدود سال های ۲۸ - ۱۳۳۰ ش) در بحبوحه نهضت ملی شدن صنعت نفت، به فعالیت و مبارزه سیاسی، اجتماعی روی آورد و در این راه، در حدّ خود کوشش هایی نمود.

از سال ۱۳۳۸، در محافلی که شب های چهارشنبه برای جوانان مشهد - به نام «جلسه الغدير» - دایر کرده بود، درباره «حکومت عادل» سخن می گفت و از این راه به آگاه سازی جامعه بویژه نسل جوان می پرداخت. این فعالیت ها در زمانی بود که هنوز از مبارزات علنی و انقلاب اسلامی سخنی در میان نبود، طولی نکشید که ایادی و عوامل رژیم، آن محفل را تعطیل کردند و استاد را از آن زمان تا پیروزی انقلاب اسلامی تحت نظر گرفتند. در سال ۱۳۴۰ مقاله ای نوشت و آن را منتشر ساخت و در ضمن آن، مذهب تشیع را مذهبی انقلابی و مدافع محرومان معرفی کرد و اذهان را به حماسه های علوی، شورش های شیعه و فلسفه آن و معرفی مکتب این آرمان والای اسلام که در آن هیچ ستم و ناهمسانی در میان توده ها نماند و این که انسان ها باید آزاد باشند و آزاد بیاندايشند، متوجه نمود. [۵] در سال ۱۳۴۳ به هنگام تحویل سال، که حرم و آستان قدس رضوی، مملو از جمعیت بود، و به طور معمول شاه در آن هنگام به مشهد سفر می کرد، او با همکاری دوستانش روایت «من رأی سلطاناً جائراً» را با ترجمه ای زیبا و متنی مناسب، روی ورقی از کاغذ چاپ کردند و از روی بام های حرم مطهر و صحن ها، در وقتی که چراغ های حرم و خیابان های اطراف برای لحظاتی بصورت خاموش و روشن در می آمد، در بین جمعیت و خیابانی که شاه از آن عبور می کرد، پخش کردند. با روشن شدن چراغ ها و خواندن برگ ها، ساواک مطلع شد و از این حرکت دستپاچه گردید و فردای آن شب بود که مسیر شاه را عوض کرد و او را از خیابانی دیگر از حرم بازگرداند. پس از این واقعه بود که مأموران رژیم گفته بودند: عاملان این حرکت قصد ترور شاه را داشته اند...

در سال های خفقان، چندین بار استاد در شهرهای مختلف از جمله، تهران، رشت، خوی، سلماس، مرند و ارومیه بازداشت و زندانی گردید و زمانی هم که به تهران مهاجرت کرده بود بطور مکرر به ساواک احضار و تهدید می شد.

استاد حکیمی پس از آشنایی با نواب صفوی (شهادت: ۱۳۳۴ ش) در مشهد مقدس به شدت تحت تأثیر افکار و اندیشه های او قرار گرفت و چون احتمال قوی می داد که شیوه ای مانند او را برخواهد گزید، شرعاً خود را مکلف به ازدواج ندانست و کارهای سیاسی و مبارزاتی را لازم تر تشخیص داد، و چون تحت نظر ساواک بود، از تشکیل خانواده صرف نظر کرد و بخاطر فعالیت

های فرهنگی و سیاسی، پوشیدن لباس روحانی را (پس از ۱۵ سال ملبس بودن) دیگر لازم ندانست. [۶]

آقای حکیمی در راه انقلاب اسلامی و پیشبرد اهداف آن، کوشش های فراوانی نمود. در ابتدا با قلم و بیان، توان خود را در این راه نهاد و در معرفی امام (ره) در آن دوران سخت شجاعت هایی از خود نشان داد و از همه بالاتر نقش منحصر به فرد او در وارد شدن متأله قرآنی و عالم ربانی خراسان، یعنی حاج شیخ مجتبی قزوینی در مسیر مبارزه و انقلاب بود که این مسأله موجب پیوستن سایر علما و روحانیان و دیگر اقشار همه خراسان به مسیر انقلاب و نهضت گردید.

ره آوردهای فکری

استاد پس از سالها مطالعه و پژوهش و تأمل در آیات و روایات، اظهار می دارد که: «ما در همه ابعاد غنی هستیم و در دین و جامعه، هیچ نیازی به [هیچ] مکتب و حزبی نداریم. آنچه در همه مکتب ها و مذهب ها و فلسفه ها گفته شده، همه خیرها و نیکی ها، در اینجا هست، از قله مطالب که توحید است تا مسائل روز زندگی، همه اش بخصوص در مذهب تشیع و در اسلامی که محمدی است و این اسلام همان اسلام ثقلینی است، یعنی قرآن و اهل بیت، و فهمیدن قرآن از طریق اهل بیتی که در اسلام مرجعیت علمی دارند و در بیان معارف و احکام اسلام هرگز خطا نمی کنند. عظیم ترین کتاب الهی و جهان هستی قرآن کریم است که باید در عین خواندن و دانستن فلسفه (برای واجدان شرایط، در استاد و شاگرد)، بازگردیم به سره شناسی معارف قرآنی و رجوع تام به اهل قرآن (علی و آل علیعلیهم السلام) با پیوستن به آبشار لایزال قلب معصوم (علیه السلام) در معارف تالهی و صیورورت انسانی و قرب ولایی (که قرب و ریدی بدون آن تحقق نمی یابد) و باعث فرا جستن از انواع قفس های اختراعی از قدیم تا امروز و از شرق تا غرب می شود. صحیح ترین و بالاترین مرتبه معارف، در قرآن و حدیث است و مشی در فهم اخبار باید همان مشی تعقلی و خیانی باشد که فرموده اند: اهل درایت باشید نه تنها اهل روایت. و صلاح انسانیت و سعادت دنیا و آخرت انسان در پیروی از قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) است، هم از نظر معارف و شناخت (علمی)، هم از نظر سلوک و عمل (عملی).

قرآن و حدیث به هیچ روی از هم جدایی ندارند و یک حقیقت واحده ترکیبی اند و به اصطلاح دو روی یک سکه اند.

من مکتبی و مذهبی را ندیدم به جامعیت مکتب اهل بیت (علیهم السلام)، از اول توحید تا جزئیات مسائل، هیچ مکتبی با آن مقابله نمی کند. اصلاً توحید اهل بیت (علیهم السلام) که از قرآن و

سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) گرفته شده، نسبتش با توحیدی که در فلسفه های قدیم و جدید و شرق و غرب هست، نسبت طلاست به مس، منتهی همه اشخاص دنبال آن نمی روند. مجموعه میراث ائمه با آنچه که جمیع متفکران بشر از قدیم تاکنون گفته اند، قابل قیاس نیست. و عقل جمعی بشر، در مقابل عقل معصوم (علیه السلام) قطره در مقابل اقیانوس است. توحید اهل بیت (علیهم السلام) راقی ترین، سالم ترین و صحیح ترین توحید است نسبت به مکتب های مختلف فلسفی و عرفانی شرق و غرب.

فهم درست دین یعنی فهم خالص و غیر التفاضلی دین، یعنی فهم قرآنی دین، فهم محمدی دین، فهم علوی، فهم باقری و جعفری و رضوی دین بطور خالص. براساس «عقل خود بنیاد دینی»، نه عقل یونانی بنیاد التفاضلی.

سلمان فارسی به جهت جهان بینی ای که داشت، بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) با دیدن گروه هایی که وارد مدینه می شدند، می فهمید که چه پرسش و سؤالی دارند. پس از آن که از نزد خلیفه باز می گشتند، آنها را نزد علی (علیه السلام) می برد و صدای زدی علی (علیه السلام) (اسلام را دریاب!).

جوهر اعلای اسلام در تشیع متجلی است که همان تربیت و فلسفه امامت است. و فهم درست و همه جانبه مسئله امامت، ما را در شکل دادن به سیاست اسلامی و اداره جامعه اسلامی از جهات گوناگون کمکی بی مانند خواهد کرد.

غزالی ها، شمش تبریزی ها و ابن عربی ها و... در مقابل اهل بیت (علیهم السلام) هیچ اند، و ذکر آنان فقط در تمدن اسلامی جا دارد نه در «تدین اسلامی»، هر چند در مقابل اهل بیت (علیهم السلام) قابل قیاس و طرح نیستند.

و بالاخره کامل ترین و مهم ترین چیز در طول عمر انسان این است که بتواند رضای خدا را بدست آورد و رضای او در رضایت ولیّ اوست. کسب رضای حق به عمل حاصل می شود اما شرط صحت عمل، رضایت آل محمد است. و رضایت ائمه (علیهم السلام) و حضرت حجت (عج)، در آن است که مبانی و معارف آنها را نشر دهیم. و به آن ها به طور خالص باور داشته باشیم، گدای در خانه دیگران نباشیم».

در عرضه قلم

استاد حکیمی از همان سال های نخست تحصیلی، به نوشتن روی آورد و از وقتی که به درس ادیب ثانی رفت، تا زمانی که کفایة الاصول را خواند، همه دروس و تقریرات آن ها را نوشت و به

هنگام خواندن فلسفه، تحقیقات خود را به صورت تعلیقه بر بخشی از شرح اشارات نگاشت. غیر از آن، مطالب گوناگون علمی و آنچه را که در هنگام مطالعه کتاب‌ها از نظر گذرانده بود، یادداشت می‌کرد. در برهه‌ای در صدد بازنویسی متون درسی حوزه‌ها برآمد و کارهایی نیز در این جهت انجام داد.

آنگاه که راه خویش را انتخاب کرد و اندیشه‌های تکلیف نسبت به جامعه و جوانان بر او غالب شد، از «کتاب‌های خاموش» به «کتاب‌های گویا» روی آورد و از قفسه‌های کتاب به درون زندگی افراد و اجتماع پا نهاد. شوق مطالعه در خارج از دنیای کتاب و شور آفاق‌نگری در دلش شعله‌ور گشت و «کتاب زندگی» و «کتاب درد» او را به خود کشاند و دستش را گرفت و به درون اجتماع برد و در کنار انسان‌های گوناگون نشاند.

به مؤسسات فرهنگی آموزشی رفت. دربرخی سمینارهای علمی حاضر شد و سخنرانی کرد، در بعضی محافل علمی استادان دانشگاه‌ها و روشنفکران به صورتی مناسب و مؤثر حاضر شد. از کم و کیف مطبوعات مختلف کشور و اداره‌کنندگان آنها و اهداف و مقاصد هر یک به گونه‌ای سر در آورد.

به منظور شناخت نفوذگاه‌های استعمار، بویژه استعمار فکری، فرهنگی و مطبوعاتی، به بررسی لایه‌های مختلف جامعه پرداخت و با یافتن خلأ موجود در این باره به فکر چاره‌جویی‌هایی لازم افتاد. او از لابلای کتاب‌های ویرانگر سرازیر شده بسوی اجتماع (چه ترجمه و چه تألیف) و مطبوعات، و از سرگردانی جوانان و کم‌توانی‌های تبلیغی دینی و این چگونگی‌های سرسام‌آور و کمبودهای زمان‌سوز، دریافت که باید دست را قلم سازد و با تألیفات آراسته و آموزنده خود، با توجه به مقتضیات زمان و نیازمندی‌های جامعه و سامان دادن به وضع روحی جوانان، از مایه‌های استواری بخش علم و عمل قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) آنان را بهره‌مند سازد.

استاد در این جهت با انتخاب نثری نوکاری جدید پیش گرفت. و برای آن که با جوانانی که ده‌ها کتاب جذاب از غیر مذهبی‌ها خوانده بودند، هم کلام شود، مقداری روی نثر فارسی و افکار نویسندگان بزرگ کار کرد و در عرصه قلم وارد شد و به برکت قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) افکار و مسائل مختلف انسانی و اجتماعی را با صحیح‌ترین و حقیقی‌ترین مطالب با شجاعت علمی به جامعه عرضه داشت. او در آثارش بر هشت موضوع:

۱ - تشیع و حقانیت

۲ - دعوت به قیام و پیکار

۳ - اجرای عدالت

۴ - جداسازی سه راه معرفت: قرآن - فلسفه - عرفان

۵ - شناخت بزرگان شیعه

۶ - وحدت مسلمانان و ضرورت تشکیل اتحاد جماهیر اسلامی

۷ - روحانیت و لزوم تجدید حیات و دگرگونی دربرنامه ها و راهبردهای آن

۸ - باید و نبایدهای نویسندگی در قلمرو دینی، تأکید ورزید و از میان این هشت موضوع، بر مسئله دعوت به قیام و پیکار و اجرای عدالت بیشتر اصرار نمود.

مجموعه آثار استاد تا قبل از سال ۱۳۵۷ بیشتر از قیام و پیکار سخن می راند و از سال ۱۳۵۷ به این سوی آهنگ و جهت قسط و عدالت را طی می کند و بطور کلی سیر و سمت کتاب ها و سایر نوشته های او، دعوت به توحید و عدل است، آن گونه دعوتی که اهل بیت (علیهم السلام) گفته اند و آن دعوتی که پیروی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) است و در هیچ مکتبی دیگر آن را نمی توان یافت. [۷]

آثار ماندگار

نوشته های استاد حکیمی بطور کلی ابتکاری، علمی، تولیدگر اندیشه، جهت بخش و تأثیرگذار و بیدارگر نسل و عصر است. او آنچه را باید بگوید و بنویسد در وقت و زمان خود گفت و نوشت و خدا را بر این که به او توفیق داده تا عمرش را در جهت نشر معارف خالص قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) برای نجات نسل جوان سپری کند، شاکر و راضی است. آثار منتشر شده استاد که بصورت کتاب، مقاله و نامه می باشد عبارتند از:

الف: کتابها

۱. سرود جهشها: (۱۰ چاپ) اولین چاپ آن در سال ۱۳۴۳ بوده و دارای ده مقاله با موضوعات مختلف است.

۲. خورشید مغرب: (۲۲ چاپ) و ترجمه آن به عربی با نام «شمس المغرب» چاپ بیروت. (سرگذشتنامه مهدویت).

۳. فریاد روزها: (۵ چاپ) ابتدا در سال ۱۳۴۷ (به نام «آوای روزها») منتشر شد و دارای ۵ مقاله در موضوعات مختلف است.

۴. ادبیات و تعهد در اسلام: (۱۱ چاپ) چاپ و نشر نخست آن در سال ۱۳۵۶ بود و موضوعات آن در ده فصل تنظیم شده است.

۵. بعثت، غدیر، عاشورا، مهدی: (۱۱ چاپ). این کتاب دارای دوازده گفتار در موضوعات مختلف دینی است.
۶. شیخ آقا بزرگ تهرانی: (۴ چاپ) کتاب اول از مجموعه «مرزبانان حماسه جاوید».
۷. حماسه غدیر: (۲۰ چاپ) این کتاب دارای چهار بخش: مدخل، گردانیده ها، نوشته ها و سروده ها است و کتاب دوم از مجموعه مرزبانان حماسه جاوید است.
۸. بیدارگران اقالیم قبله: (۳ چاپ) کتاب سوم مرزبانان حماسه جاوید، در شرح حال سید جمال الدین اسدآبادی، میرزا محمد تقی شیرزای - شیخ محمد خیابانی و شیخ محمد جواد بلاغی نجفی است.
۹. شرف الدین: (۳ چاپ) کتاب چهارم از مجموعه مرزبانان حماسه جاوید است.
۱۰. میرحامد حسین: (۴ چاپ) یادکردی از خروش دجله (شیخ مفید بغدادی) و راهی به اقیانوس (میر حامد حسین هندی) است. و از «مرزبانان...».
۱۱. تفسیر آفتاب: (چندین چاپ).
۱۲. مکتب تفکیک: (۶ چاپ) کتاب پنجم از مجموعه مرزبانان حماسه جاوید است و در معرفی «مکتب تفکیک» و ده تن از عالمان تفکیکی معاصر.
۱۳. دانش مسلمین: (۱۰ چاپ) این کتاب دارای ۱۲ فصل با موضوعات مختلف علمی است.
۱۴. امام در عینیت جامعه: (۱۲ چاپ) شامل ۴ گفتار (دوره های هشتگانه زندگانی امامان - قیام حسنی - حکمت تدبیر - خلاصه ای درباره زندگی امام حسن مجتبی (علیه السلام)).
۱۵. کلام جاودانه: (۶ چاپ) سخنی چند پیرامون نهج البلاغه و آفاق آن است.
۱۶. قیام جاودانه: (۲ چاپ) سخنی چند پیرامون عاشورا و آفاق آن است.
۱۷. سپیده باوران: (۲ چاپ) مجموعه مقالات درباره (شهید مطهری - پرفسور فلاطوری - استاد شریعتی - علامه جعفری و محمدرضا رحمانی (مهرداد اوستا)).
۱۸. اجتهاد و تقلید در فلسفه: (۲ چاپ) شامل مجموعه مقالات (حدگرایی در علم و فلسفه - اخباری گری و اخبارگرایی - اجتهاد و تقلید در فلسفه - آزادی علمی).
۱۹. هویت صنفی روحانی: (چند چاپ) رساله تکمیل یافته یک سخنرانی است که در تاریخ ۱۳۵۸/۸/۱۹ در مدرسه فیضیه ایراد شده است.
۲۰. جامعه سازی قرآنی: (مقالات) (۴ چاپ) شامل «نماز - عدالت، دو نشانه جامعه قرآنی، احکام دین و اهداف دین، و محورهای ضرورت اجرای عدالت (۵۲ محور)، و تعریف عدالت از زبان امام صادق (علیه السلام)، و مقدمه ای بر شناخت دعا و اتحاد جماهیر اسلامی».

۲۱. عاشورا مظلومیتی مضاعف: (۲ چاپ) در بهار و پاییز سال ۱۳۸۱ به چاپ رسیده و دارای مطالبی پیرامون جامعه و حاکمیت و عاشورا است.

۲۲. الحیة: (تألیف مشترک: محمدرضا حکیمی - محمد حکیمی - علی حکیمی) ج ۱ تا ۶، چندین چاپ، و ترجمه آن به فارسی - اردو - اسپانیولی

۲۳. گزارش الحیة: (۶ چاپ) (گزارشی درباره جلد‌های ۳ تا ۶) چاپ اول سال ۶۸.

۲۴. معاد جسمانی: (در حکمت متعالیه): چاپ اول و دوم، تابستان و پاییز (۱۳۸۱)

ب. مقالات

۱. احکام دین و اهداف دین: مجله نقد و نظر، سال ۱، ش ۱، ص ۱۰۷ (سپس در کتاب جامعه سازی قرآنی)

۲. بسائط حروف و بسائط البسائط در قرآن کریم: یادنامه آیه الله دکتر مهدی حائری.

۳. تعریف عدالت از زبان امام صادق (علیه السلام): مجله نقد و نظر، سال ۳، ش ۲ و ۳، (سپس در کتاب جامعه سازی قرآنی)

۴. حدیث متواتر ثقلین و کتابی عظیم: مشعل جاوید: کتاب اول، سال ۱ و ۲.

۵. الحیات و نظری لطف آمیز: روزنامه همشهری ۸ و ۹ آبان، ۱۳۷۱.

الحیة، دین و زندگی: مجله نقد و نظر، ش ۲، سال ۷۵، ص ۷۵.

۶. عقل خود بنیاد دینی: همشهری ماه، ش ۹، سال ۱۳۸۰.

۷. با جاری صلابت اعصار: فصلنامه بینات، ش ۲۸، ۱۳۷۹.

۸. شعر و آفاق تعهد: تاریخ و فرهنگ معاصر ویژه نامه ش ۴، سال ۱۳۷۳.

ج: نامه ها

۱. رسالت رسولان، مجله آئینه پژوهش، ش ۹

۲. ارتجاع، مجله آئینه پژوهش، ش ۱۰

۳. انقلاب، مجله آئینه پژوهش، ش ۱۲

۴. تربیت، مجله آئینه پژوهش، ش ۱۳

۵. آگاهی، مجله آئینه پژوهش، ش ۱۵

۶. رشد انسان - موانع، مقتضیات، مجله آئینه پژوهش، ش ۱۶

۷. مسائل اصلی و غیر اصلی، مجله آئینه پژوهش، ش ۱۹

۸. دید انبیایی، مجله آئینه پژوهش، ش ۲۰

۹. غیاب، مجله آئینه پژوهش، ش ۲۱

۱۰. پیشنهادهای اصلاحی، مجله پژوهش، ش ۲۳
۱۱. اسلام‌وانسان نو، مجله آئینه پژوهش، ش ۲۴
۱۲. نامه مفصل، به آقای فیدل کاسترو، درباره معرفی قرآن کریم (بنا به درخواست خود ایشان).
- د: مقدمات و تعلیقاتی که بر برخی کتاب‌ها نوشته اند:**
 ۱. تعلیقه بر اسلام در ایران: پتروشیفسکی.
 ۲. تعلیقه بر اندیشه سیاسی عرب، دکتر حمید عنایت.
 ۳. تعلیقه بر تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، حنا الفاخوری و...، ترجمه استاد عبدالمحمد آیتی.
 ۴. تصحیح کتاب شعوبیه، دکتر حسینعلی ممتحن.
 ۵. مقدمه بر کتاب تکاپوگر اندیشه‌ها: نوشته دکتر عبدالله نصری.
 ۶. مقدمه بر کتاب شرار اندیشه، مجموعه اشعار عبدالعلی نگارنده (سرپرست انجمن ادبی فردوسی - مشهد).
 ۷. مقدمه بر کتاب حماسه اتحاد، محمود اسعدی.
 ۸. مقدمه بر یادنامه علامه امینی.
 ۹. مقدمه بر کتاب فاطمه چه گفت و مدینه چه شد؟ محمد حسن زورق.
 ۱۰. مقدمه بر کتاب حجت الاسلام کاردان خراسانی.
- ه: کتاب و نوشته‌های در دست اقدام برای چاپ**
 ۱. سرود سحر (مجموعه اشعار)
 ۲. أرجوزة فی المنطق والفلسفة و الکلام
 ۳. اتحاد جماهیر اسلامی
 ۴. مجموعه مقالات اسلامی (۲ تا ۴ جلد)
 ۵. مسائل اختلافی فلسفه
 ۶. مقام عمل
 ۷. الهیات الهی و الهیات بشری
 ۸. دروس فلسفه
 ۹. قصد و عدم وقوع (مجموعه ۱۱ نامه)
 ۱۰. پیام جاودانه (قرآن کریم - شناخت)
 ۱۱. مرآة جاودانه (علی، فاطمه، امام صادق (علیه السلام) - شناخت).
 ۱۲. الحیة ج ۷ تا ۱۴

۱۳. مقالات عربی

۱۴. شرح معراج السعاده

۱۵. شرح دعای کمیل

۱۶. مرثیه غروب [۸]

شعر و ادب

استاد حکیمی در آغاز طلبگی، گاهی شعر می سرود اما پدرش او را از این کار نهی می کرد و به درس خواندن تشویق می نمود. او در هجده سالگی پس از اتمام ادبیات، قصیده «استادیه» را به زبان عربی در مقام علم و معلم برای استاد ادبیاتش مرحوم «ادیب ثانی» سرود و آن را نزد او خواند. این قصیده مورد پسند استاد قرار گرفت و در آن وقت، مرحوم ادیب ثانی برای تقدیر، حکیمی را «متنبی» جوان خطاب کرد. مطلع قصیده چنین است:

الحمد لله ربی باری النسم *** مُعطى العطایا الحکیم العدل فی القسم
هو الذی وهب الذوق السلیم لنا *** والذوق ذلک عندی أعظم النعم..

پس از آن زمانی که شرح تجرید خواجه نصیر طوسی را می خواند، متن آن را به صورت نظم در آورد (ناتمام) و شرح منظومه سبزواری را نیز تخمیزی انتقادی کرد (ناتمام). مطلع منظومه منطق اینگونه است:

نَحْمَدُ مَنْ فی کلّ شیءٍ آیته *** مطلوبُ أشكالِ الوجودِ طاعته...
مطلع تخمیس منظومه:

یا مَنْ لَهُ فی کلّ شیءٍ شاهدٌ *** دلّت علی إفضالک الشّاهدُ
کلّ ثناءٍ لِعُلاکَ عائِدٌ *** یا واهبَ العقلِ لکَ المحامدُ
إلی جنابک انتهی المقاصدُ... [۹]

سال هایی که در مشهد مقدس بود در انجمن های شعر و ادب شرکت می کرد. او مدت ۱۲ سال (۱۳۳۳ - ۱۳۴۵) بطور مستمر در انجمن ادبی فردوسی حضور فعال داشت و در آن محافل به شعر خوانی، نقد اشعار، خواندن تاریخ ادبیات، دستور زبان فارسی و... می پرداخت و شرکت در این انجمن را برای بهتر شدن نثر فارسی خود بسیار مفید دانست که بعدها یکی از استادان آن انجمن به شمار رفت. از استاد حکیمی اشعار فراوانی بجا مانده است. مطلع یکی از غزل های او چنین است:

غم آن نیست که در آتش غم سوخته ایم *** حسرت ما همه این است که کم سوخته ایم

حدود سال ۱۳۴۰ ش قصیده عینیّه «الوهیج» را در استقبال از قصیده عینیّه ابن سینا سرود و در آن به برخی از رموز معرفه النفس و پاسخ به سؤال شیخ فلاسفه اسلام اشاره نمود، که مطلع و ترجمه آن چنین است. [۱۰]

طال الوقوف لدى الحمى بتطلع *** و مسارح الدهناء و شئ الأدمع...
درنگ جستجوگران، بر درگاه حریم محبوب، بس به درازا کشید و در آن حال، همه سوی را، اشکِ خونین چشم انتظاران، نگارین کرده بود...»
قصیده دیگر او بدیعیه ای بنام «دُموع علی سفح» است، که در ثنای حضرت مهدی (عج) سروده است، که مطلع و ترجمه آن چنین است:

بدیع مطلع حُسن فی ذری العَلَمِ *** أجرى دُموعی علی سَفح بذی سَلَم...
درخشش حسنی بدیع و نوآیین، در قله ساران کوه علم، اشک مرا بر دامنه آن کوهساران همواره فرو ریخت، دامنه ای که درختان سَلَم آن را فرو پوشانیده بود... [۱۱]
قصیده ای عربی در بیان مرام و «مکتب تفکیک» در حدود ۷۰ بیت سرود، و در آن از مقام آموزشگر بزرگش حاج شیخ مجتبی قزوینی ستایش کرده است:

علومُ النَّاسِ كُلِّهِمْ هَبَاءٌ *** سِوِی مَا عَلَّمْتُهُ الْأَنْبِيَاءُ
فیا شیخ المعارفِ والمعانی *** أَفْضُ مِمَّا أَفَاضَ لَكَ الْوِلَاءُ
نیز در آغاز مرثیه ای که در سوگ استادش سروده چنین می گوید:
کعبه ناپیدا شد ای یاران، دلیل راه کو؟ *** شب فرو گسترد تاریکی، فروغ ماه کو؟
یوسف مصر دل افتاده است اندر قعر چاه *** آن که یوسف را برون آرد ز قعر چاه کو؟ [۱۲]
قصیده «بربلند قله اهرام» که بیش از پنجاه بیت است برای «الغدیر» و صاحب آن سروده که مطلع آن این است:

تا طنین افکند در گیتی ندای الغدیر *** گشت بانگ حق طنین افکن ز نای الغدیر [۱۳]
همچنین مسمّطی در ثنای آل محمد (علیهم السلام) بویژه امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا (علیه السلام) با مطلع زیر سروده است:

سَحراً قَدْ لَاحَ نَجْمٌ فِی الدِّيَاجِی ثُمَّ غَابَا *** فَرَمَانِی نَاطِراً كَشِفُ عَنْ ذَاكَ نِقَابَا
سحرگاهی، نیمه شبی، ستاره ای درون تاریکی ها بدرخشید و سپس ناپدید گشت، این چگونگی مرا به تکاپو افکند تا پرده از این کار برگیرم. [۱۴]

مکتب تفکیک

استادحکیمی پس از ۱۲ سال تحصیل فلسفه اجتهادی و انتقادی (نه تقلیدی و...) و ۴۵ سال مطالعات بسیار در انواع کتاب های فلسفه و عرفان اسلامی و هندی و غربی و قدیم و جدید و کاویدن در فلسفه مشاء، اشراق و صدرایی و ژرف اندیشی هایی در این عرصه، به تعقل و تفکر و گرایش های وحیانی خالص در همه شئون حیات انسانی (مکتب تفکیک) که سابقه آن به سابقه نزول قرآن کریم باز می گردد روی آورد. او پس از فراگیری اصول و مبانی این مکتب و آموختن حقایق آن از محضر حاج شیخ مجتبی قزوینی، و مطالعات ممتد و تأملات تألهی خویش، و آشنایی با تعقل و وحیانی و تعالیم اوصیایی، به تدوین آن مکتب پرداخت که در این جا به طور اختصار به ارکان و اهداف و دیگر مسائل آن اشاره می کنیم:

ارکان عمده در مکتب تفکیک یکی سید موسی زرابادی قزوینی (۱۲۹۴ - ۱۳۵۳ ق)، دیگری میرزا مهدی غروی اصفهانی (۱۳۰۳ - ۱۳۶۵ ق) و سومی شیخ مجتبی قزوینی خراسانی (۱۳۱۸ - ۱۳۶۸ ق) هستند.

موضوع مکتب تفکیک، جداسازی سه راه و روش معرفت و سه مکتب شناخت است در تاریخ شناخت ها و تأملات و تفکرات انسانی، یعنی «راه و روش قرآن»، «راه و روش فلسفه»، «راه و روش عرفان».

هدف مکتب، ناب سازی و خالص مانی شناخت های قرآنی و سره فهمی این شناخت ها و معارف می باشد به دور از تأویل (تحریف معنوی در کلام) و مزج با افکار و نحله ها، و برکناری از تفسیر به رأی و تطبیق تا، حقایق وحی» و اصول «علم صحیح» مصون ماند، و با داده های فکر انسانی و ذوق بشری و ریاضت مرتاضان در نیامیزد و مشوب نگردد... [۱۵]

مکتب تفکیک بدون کم انگاری دیگر مشرب های اعتقادی، فلسفی و عرفانی، شناخت خالص و فطرت پسند را در «ثقلین» یعنی تعقل قرآنی و تعلیم اوصیایی می داند، چرا که بیش ترین و تأکید به تعقل، در قرآن و روایات آمده است به گونه ای که هیچ مکتب و نحله و فلسفه ای از اول تاریخ بشر تا به امروز، به اندازه مذهب شیعه عقل را ارج نهاده تا آن جا که در روایات شیعی، عقل، روشنایی روح و حجت باطن شمرده شده است. [۱۶] منظور از عقل در مکتب تفکیک عقل خودبنیاد دینی است یعنی عقلی که قرآن کریم و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) آن را تعریف کرده و مبانی و اصول آن را آموخته اند و راه کاربرد آن را تعیین نموده اند. این مکتب اثبات می کند که عقل در طول تاریخ شناخته نشده و آن چه فلاسفه ادعا می کنند که ما حرکت عقلی کرده ایم این ها همه حرکت با عقل سطحی (ابزاری) بوده نه عقل

باطنی و عمقی و دفائی (انواری) که حضرت علی (علیه السلام) به «دفائن العقول» تعبیر فرموده است. این عقل فقط خاص اهل وحی است. و عقلی که تا امروز در فلسفه به کار برده شده عقل ابزاری «ما فهم به الافکار» است، نه عقل انواری و «ما عُبِدَ به الرحمن». خواجه نصیرالدین طوسی (م: ۶۷۲ ق) در اول شرح اشارات می گوید:

«چون در مطالب فلسفه، عقل و وهم با هم مخلوط می شوند لذا مطالب فلسفه قابل اعتماد نیست و مورد اختلاف است.» [۱۷]

تفکیکیان بر این باورند که برای شناخت حقایق جهان و معارف دینی و فهم درست آن، نیازمند متفکران خارج از حوزه شیعی و اسلامی نیستند، زیرا مبادی تفکر و تعقل و اصول تدبر را، ائمه اطهار (علیهم السلام) به دیگران آموخته و قرآن یادآورنده آن است، و فهم درست و خالص و غیر التقاطی دین را در فهم قرآنی، فهم محمدی، فهم علوی و فهم سجادی و باقری و جعفری و رضوی و... دین و قرآن می دانند.

و به قول ملا عبدالرزاق لاهیجی (م ۱۰۷۲) «تمثیل معصوم (علیه السلام) در حکم قیاس برهانی است.» [۱۸]

یکی از فواید و برکات «مکتب تفکیک» این است که با این نظریه می توان به کسانی که می گویند: اسلام در معارف از خود چیزی ندارد و عرفانش از مکاتب پیش از اسلام گرفته شده و التقاطی است و عمل کلام نیز مأخوذ از مبانی فلسفی است پاسخ داد. هنگامی که استقلال نظام معارفی قرآن روشن گشت، و بی نیازی تام و کامل آن از همه مکتب ها و نحله ها نمودار گردید، اعتراض یاد شده، خودبخود ساقط خواهد بود. [۱۹]

بنابراین مکتب تفکیک قائل به استقلال معارف است و به ضرورت علمی بر براهین فلسفی اشکالاتی دارد، و به قرآن و احادیث متکی است. این مکتب ضد «فلسفه» نیست، بلکه ضد «تأویل» است، این مکتب نمی گوید نباید فلسفه خوانده شود و نیازی نیست که فلسفه خوان و فلسفه دان داشته باشیم، بلکه می گوید: مفاهیم و معارف بایستی مرزبندی گردد. مکتب تفکیک برای فلسفه ارزش قائل است و به فلسفه دانان و فلسفه خوانان به دیده احترام می نگرد، و اساساً بانیان آن خود سال ها فلسفه خوانده و تدریس کرده و تألیفاتی در فلسفه داشته اند و برای واجدان شرایط نیز، خواندن فلسفه را لازم می شمردند. آنان بدین نکته نیز توجه دارند که درباره شناخت درست این مکتب و نقدهای بنیادین آن به اصلهای فلسفی، سخنان بسیاری باید بگویند تا حقایق برای همه روشن گردد.

یک سخن مشنوز قول این و آن *** تا که قرآنت نپزد از میان
 گر بگیری از فلوطين معرفت *** کی ز «جعفر» راه را جویی صفت
 این همه افکار در طول قرون *** هیچ ناگشتی بشر را رهنمون
 جز که شد سدّ ره دین اصیل *** برد شفافیت از وحی جلیل
 گشت آراء مخالف هر زمان *** باعث تاویل قرآن با گمان
 ما پی احیاگر صدر آمدیم *** از ستیغ لیلۃ القدر آمدیم
 ما یمانی حکمتیم و بی نیاز *** از همه این گفتگوهای دراز
 گفتگوهایی که از عقل سر است *** نی ز عقل دل که سر اکبر است
 عقل ابزاری نه عقل جعفری *** کز حجاب جهل ها باشد بری
 مستنیز از شعله قرآن بود *** سر به سر نور و نشور جان بود
 ای خداوند علیم مهربان *** دست ما با دامن قرآن رسان
 از «بساتط» بهر ما بگشای راز *** از خدای مهربان کارساز
 عقل ما را عقل قرآنی نما *** تا تجلّی های معصوم ای خدا
 ما به عقل و وحی و معصومیم شاد *** منحصر در این سه شد راه رشاد
 فلسفه و عرفان همی دانیم ما *** لیک محو سرّ قرآنیم ما
 باطن مهدی و سرّ مرسلات *** هست در هر دو جهان رمز نجات

سخنی با اهل قلم

استاد حکیمی نویسنده ای را قابل قبول می داند که دارای فکر و تجربیات فراوان باشد و قلمی گیرا، روان، نثری صحیح و زنده داشته باشد، نه کسی که تنها دارای قلم و انشای خوبی است. او اعتقاد دارد که نویسنده، باید کتاب های بسیار بخواند، فکر کند و آزاد اندیش باشد. دستور زبان بداند و در نوشتن بسیار تمرین کند. آثار نویسندگان صحیح نویس و کسانی را که داستان ها و مطالب خوب می نویسند بخواند. به میان طبقات مختلف واقشار گوناگون مردم برود و مشکلات و مصائب را از نزدیک لمس کند، افکار متفکران را بسنجد و در عین حال از خود شخصیت مستقل داشته باشد.

او می گوید:

«نویسنده باید دارای تجربیات دینی، سیاسی و اجتماعی باشد و برای بیان این تجربیات نثری را انتخاب کند که با آن نثر روان، بلیغ و فصیح بتواند به خوبی مقاصدش را به دیگران بفهماند. سپس

نوشته های خود را ویرایش کرده و به ساختار آن توجه داشته باشد، و آن را به صاحبان قلم و نویسندگان پیش کسوت نشان دهد تا به محک «نقد» بسنجند.

برخی نویسندگان مشهور و بزرگ، سال ها به محیط های مختلف مثل کارخانه ها، کارگاه ها، سربازخانه ها، صحنه ها و میدان های جنگ و گریز و... می رفتند، تا با شناخت اقشار مختلف و واقعیات زندگی از تجربیات آن استفاده کنند و چیزی بنویسند که دیگران را به کار آید.

نویسنده باید با دیدی باز و نافذ در زندگی مردم و انسان های مختلف وارد شود و از قلم او درد آگاهی، درد عدالت، درد نسل های جوان بی پناه، درد طبقات محروم و مظلوم اجتماع بترآورد، و اگر در ابعاد دینی مردم انحراف یا تحریفی رخ داده باشد، آن را به مسیر صحیح باز گرداند، و صداقت و امانت را همواره در نوشتن مراعات کند.

نویسنده باید کلمات والفاظ، بویژه واژه های قرآنی و روایی را خوب بشناسد و موقعیت آن ها را بفهمد، تا در جای خود از آن ها استفاده کند زیرا کلمات و الفاظ بار خاص دارند، به خصوص وقتی که در جمله یا عبارت بکار گرفته شوند، مثلاً آه ن یک وقت در فروشگاه و انبار است که باری روی آن نیست و فقط برای فروش است، اما گاهی همین آه ن به عنوان ستون در مجموع یک ساختمان به کار رفته است، در اینجا سنگینی بار ساختمان بر آن نهاده شده است.»

آنچه در این باب به طور خلاصه می توان گفت این است که:

استاد همواره طلاب جوان و افراد با استعداد را که علاقه ای به نوشتن از خود بروز می دهند، تشویق و ترغیب می کند و به آنان توجه بسیار نشان می دهد و می کوشد آنان را به بهره گیری از ذوق و استعداد خدادادی خود وا دارد.

پیوند با آفتاب

در عصر غیبت تشرف هایی به حضور ولی عصر (عج) انجام شده که در برخی تا مرحله اختیاری رسیده و برخی هم با توسّلات خاص این توفیق را یافته اند.

از عالمان شیعه بزرگانی مثل: سید بن طاووس (م: ۶۶۴ ق.)، سید مهدی بحر العلوم (م: ۱۲۱۲ ق.)، میرزا مهدی اصفهانی (م: ۱۳۶۵ ق.)، شیخ مجتبی قزوینی (م: ۱۳۸۶ ق.)، شیخ علی اکبر الهیانی (م: ۱۳۸۰ ق.) و از عوام، کسانی چون: حاج علی بغدادی و شیخ حسن عراقی و... به محضر آن قطب عالم امکان مشرف شده و حکایت تشریف خود را اظهار هم کرده اند. بنابراین، اینگونه نبوده که در زمان غیبت هیچ راهی برای تشرف بدان آستان نباشد بلکه هر کس می تواند با انجام دادن توسّلات خاص و عام، شوق زیاد، رعایت تقوی و ورع و آداب شرع و مداومت بر انجام

وظایف شرعی، مشمول افاضات آن حضرت بشود از طرف ایشان هیچ مانع و رادعی نبوده و نیست، بلکه اگر مانعی باشد، از طرف خود ماست. استاد حکیمی نقل می کند که:

«من در میان حاجاتی که داشتم ام دو حاجت برایم پیش آمده است که به محض توجه و توسل به آن حضرت، بطور آنی برآورده شده است، نخست آن که با مسئله ای علمی روبرو شدم و می خواستم مطلب برایم بسط پیدا کند و گسترده شود. هر چه می اندیشیدم، فکرم به جایی نمی رسید، ناگاه به ذهنم آمد که به حضرت ولی عصر(عج) متوسل شوم. پس به همان جایی رفتم که غالباً در آنجا نماز می خواندم. رو به قبله ایستادم و عرض کردم: آقا! موضوعی که الان در آن گیر کرده ام و برایم منبسط و منشرح نمی شود و اگر به طور مشروح هم در ذهنم نیاید، نمی توانم درباره اش چیزی بنویسم مربوط به خود شما و مکتب اجداد شماست. بنابراین اگر می شود، کمک کنید تا من این بخش را بنویسم که ستون فقرات بحثم محسوب می شود. این جملات را که گفتم به محل کارم آمدم و نشستم. لحظه ای نگذشت که گویی کسی در گوشم چیزی می گوید، و من شروع به نوشتن کردم، با آنکه بنده تنها طالب حدود سی شعبه از مسائل، مورد نظر بودم تا برایم تشریح شود، تقریباً بعد از یکی دو روز که مطالب را جمع آوری کردم، دیدم از هزار مسأله نیز تجاوز کرده است.

مورد دیگر این که، در زمانی که خاص فشار روحی سنگینی بر من وارد شده بود و حدود یک سال و نیم بدان مبتلا بودم و گر چه گاهی هم توسلات عادی داشتم، ولی نتیجه ای نمی داد. تا این که یک روز خیلی فشار بر من سنگین شد، با خود فکر کردم اگر کسی قادر باشد مشکل مرا حل کند، آن کس تنها حضرت حجت(عج) خواهد بود. پس رو به قبله ایستادم و توجه به آن حضرت کرده با لحن عامیانه ای گفتم: آقا! اگر شما مشکل مرا حل نکنید چینی کاری از کس دیگری بر نمی آید. پس من سراغ چه کسی باید بروم تا مرا از این گرفتاری نجات دهد؟ همین را گفتم و نشستم. در اثناء نشستن، هنوز به زمین نرسیده و ننشسته بودم که گویا آبی بر آتش ریخته شد و مسئله برایم حل گردید.»

ایشان در ادامه اظهار داشتند که:

«وقتی به اصفهان می رفتم سر قبر مجلسی(متوفی / ۱۱۱۱ ق.) حاضر می شدم و از روح آن بزرگوار استمداد می طلبیدم و می گفتم شما کمک کنید و از حضرت حجت(عج) بخواهید تا ما را در تألیف «الحیة» کمک کنند. همچنین بر سر قبر صاحب بن عباد (م / ۳۸۵ هـ. ق.) نیز این درخواست را کردم.»

اُسوگان در تلاش برای اُسوه جویان

استاد حکیمی درباره هر یک از عالمانی که سخن گفته است در پی نشان دادن تبلور تکلیف در نفوس آگاه و متعهد آنان بوده تا بتواند از ایشان سرمشق‌ها و مقیاس‌هایی والا برای هر صنف - از خود صنف - فرایش طالبان قرار دهد، و از این راه، بذر تربیت درست را در جان‌های مستعد آنان بیاشد.

او می‌گوید:

«من کوشیدم شماری از اسوگان و حماسه‌داران و رسالت‌گزاران و سپیده‌باوران را در سطح‌های مختلف و با شخصیت‌های متفاوت بشناسانم و نکته‌ها و آموزه‌هایی را از خلال زندگی آنها به یادها آورم.

باری من برای اسوه جویان جوان چه در میان طلاب حوزه‌ها و چه دانشگاهیان اسوگانی را با ترسیم خطوط عمده‌ای از ویژگی‌های مثبت زندگی آنان به همراه مسائلی مهم و نکاتی بسیار (در بعد معرفت و شناخت، تکلیف و رسالت و جامعه و دین و فرهنگ و تعالی) معرفی کرده‌ام تا جوانان بدانند که نه تنها در گذشتگان، بلکه در مردم این روزگار نیز، کسانی بهم رسیده‌اند که می‌توانند زندگی را در جهت مضمون داشتن پیش ببرند.» [۲۰]

سید جمال الدین اسدآبادی (۱۲۵۴-۱۳۱۴ ق)

اولین چهره و شخصیت و کسی که در ذهن و اندیشه و آثار استاد حکیمی تأثیر گذارد و او را به خود جلب نمود سید جمال بود. استاد می‌گوید:

«یادم هست که هنوز کم سن و سال بودم و در جایی عکس سید جمال الدین را دیدم. از کسی پرسیدم ایشان کیست؟ آن شخص مقداری درباره صاحب عکس برایم تعریف کرد و من از همان جا شروع کردم به خواندن کتاب‌هایی که مربوط به سید جمال الدین است و خیلی شیفته او شدم و حالا هم هستم. ایشان در بُعدی یکی از شخصیت‌های فوق‌العاده مؤثر در من بوده است. سید جمال راه ائمه (علیهم السلام) را یافت و روش آنان را در پیش گرفت و رفت. او منادی وحدت و مصلح عالم اسلام بود.» [۲۱]

شیخ مجتبی قزوینی (۱۳۱۸-۱۳۸۶ ق)

این عالم ربانی، متأله قرآنی، جوهر روحانی، مربی بزرگ و متعقل سترگ، جامع معقول و منقول و نمونه مجسم تقوی و نفس‌گشی و اعراض از مال و منال و جاه و مقام و شهرت و نعمت دنیا، در راه کسب علوم باطنی به ریاضات و مجاهدات شرعی پرداخت و به سیر عوالم الهی روی آورد. در اقدام

به تکالیف سیاسی و اجتماعی - به موقع و با شور و اعتقاد پیش گام و در مبارزات و درگیری های دینی - سیاسی اقدام گر بود. اشتغال مداوم به اذکار و اوراد و عبادات و ریاضات و مستغرق شدن در عوالم روحی و تعقل مستمر او را از اقدام های لازم باز نداشت.

از آثار و زحمات ۴۰ ساله او، تدریس و تعلیم فقه و اصول، فلسفه انتقادی و معارف قرآنی، تربیت شاگردان بسیار و آثار مکتوب چاپ شده نظیر «بیان الفرقان» در ۵ جلد، رساله ای در معرفه النفس، «نسخه هایی در بعضی علوم غریبه» می باشد. [۲۲]

استاد محمد تقی شریعتی (۱۲۸۶-۱۳۶۸ ش)

یکی از اثر گذارترین بزرگان و مجاهدان، و از اندک شماره سپیده باوران و فروغ آوران، استاد محمد تقی شریعتی است. او سپیده باوری سترگ، دینداری بیدار، زمان شناسی تعهدگرا، عالمی بهره یافته از محضر استادان بزرگ دین شناسی و وحی باوری، و انسانی حاضر در زندگی بود که تجربه های انسانی را لمس کرد نابسامانی هایی را که به ذهنیت نسل های جوان هجوم می آورد و اعتقادات و تعهدهای آنان را می ربود در می یافت. از تبلیغات زهرآگین گروه ها آگاه می شد. با مبلغان مسلک ها و مأموران گوناگون فرهنگی و سیاسی در می آمیخت. نفوذهای مرموز بدخواهان را می شناخت، کتب ضاله را با توان پاسخگویی به منظور شناخت محتوای باطل آنها و پاسخ گفتن به آنها و نجات اذهان ناآگاه، می خواند و از افکار و نوشته های روز مطلع می گردید. در مرز تکالیف مهم حضور جدی داشت. در میدان نبردهای فکری و جهادهای عقیدتی و مبارزات سیاسی فعال و بانشاط گام می نهاد. سختی ها و مرارت ها و زندان ها را به جان خرید و پارسائی های لازم را برای اینگونه جهاد مقدس پذیرفت. [۲۳]

شهید مطهری (۱۲۹۹-۱۳۵۸ ش)

شهید مطهری انسانی ممتاز، عالمی جامع، دانایی گرانقدر، صاحب تفکری وسیع، متعهدی کوشا، مبلغی آبروبخش و مرزبانی توانمند بود.

او عالمی زمان شناس، جامعه شناس و مردم شناس بود و تکلیف خود را به درستی شناخت و فهمید که باید در میان مردم رسالت انبیا را انجام دهد.

شهید مطهری که تاریخ گذشته و علمای متعهد را می شناخت خود به آنان تأسی کرد و سلف صالح را اسوه خود قرار داد و امروزه هم باید اسوه جویی را از مطهری فرا گرفت.

آثار او هر یک جایی را پر می کند که خالی بوده است. و من نویسندگان و متفکران مذهبی را توجه می دهد که آن آثار را به دقت بخوانند و آنها را سرمشقی بشناسند برای غنای عرضه، سلامت

برخورد، فصاحت بیان، استقامت اندیشه، وضوح مقصود، تعهد والا، رسالت تألیف و گسترش مکتب... [۲۴]

دکتر علی شریعتی (۱۳۱۲-۱۳۵۶ ش)

او به جدّ یکی از عناصر و عوامل انقلاب بود و من او را «فریاد مجسم رابطه مذهب با زمان» می دانم. یک وقت دکتر از سفر فرانسه برگشته بود. گفتگویی را با او شروع کردم تا از افکار و عقاید او پس از سال ها ماندن در خارج استمزا جی کرده باشم. ایشان در ضمن صحبت هایش گفت: «ما که علی و فاطمه را داریم، دیگر نیازی به هیچ مسلک و مذهب و حزبی برای نجات مردم نداریم. کافی است که همین علی و فاطمه را به مردم بشناسانیم.» او یک مخلص و متفکر و نابغه شیعی بود. و البته قبول دارم که در کتاب هایش اشتباه هم هست. مگر می شود ۳۸ تا ۴۰ جلد کتاب بی اشتباه باشد؟ [۲۵]

و آخر الامر، مرحوم دکتر شریعتی، صلاح کار را در این دید، که درباره بازنگری این همه کار که در زمانی کم پدید آورد، و در احوال و زمانی نامناسب (و خائفاً یترقب)، به دوست دیرین، و از همه جهت واجد صلاحیتش، وصیت کند، و تحت عنوان «وصیت شرعی»، حدود ۶ ماه به از دست رفتنش، این اقدام را عملی ساخت: «برادرم! مرد آگاهی و ایمان، اخلاص و تقوی، آزادی و ادب، دانش و دین، محمدرضا حکیمی... کارهای اصلی ام به همان علت همیشه، زندانی زمانه شده و به نابودی تهدید می شود. آنچه هم که از من نشر یافته، به دلیل نبودن امکانات و کمبود فرصت، خام و عجولانه و پر غلط و بد، چاپ شده است... آن ها هم باید تجدید نظر شود، از نظر علمی غنی شود... غلط گیری معنوی و لفظی و چاپی شود، اینک من همه این ها را که ثمره عمر من و عشق من است، و تمام هستی ام، و همه اندوخته ام و میراثم را با این «وصیت شرعی»، یکجا به دست شما می سپارم، و با آن ها هر کاری می خواهی بکن...» [۲۶]

شهید نواب صفوی (۱۳۰۳-۱۳۳۴ ش)

خدا در وجود این مرد جاذبه ای قرار داده بود که در دیوار را به خود جذب می کرد، چه رسد به انسان. در جایی درباره توحید سخنرانی می کرد، گویی در دیوار با او ذکر خدا می گفتند. هر جا می رسید وقت اذان می ایستاد و اذان می گفت. صدای خیلی لطیف و گرمی داشت. یک وقت در مدرسه نواب مشهد نماز او را تماشا کردم. واقعاً نماز می خواند. بعدها من نمازی به آن کیفیت کمتر دیدم. توجهی در حال نماز داشت به خصوص در حالت تشهد و اذکار آن، که حالت و هیجان روحی خاصی به او دست می داد. او به طلاب توصیه می کرد که نواب خاص امام زمان (عج) باشید و در نماز شب دعا کنید. [۲۷]

علامه محمد تقی جعفری (۱۳۰۴ - ۱۳۷۷ ش)

عالم و متفکر گرانقدر اسلامی، فیلسوف اندیشمند مستقل اندیش در آفاق فرهنگ و اندیشه انسان معاصر، استاد علامه جعفری شخصیت جامعی که در پدید آوردن آن همه تألیفات گرانقدر در پهنه گسترده و فرهنگ غنی و پهناور اسلامی و ابعاد گوناگون معارف شناختی، بدانسان که اگر این آثار از آن گروهی از دانشوران و عالمان بود، جای اعجاب داشت. او یک تنه با وجود اشتغال به جلسه های تدریس و سخنرانی ها و سفرها و مصاحبه های علمی و دینی بسیار به عرضه آن ها پرداخت. او همواره با پژوهش در افکار گوناگون و تفحص در کتاب های اندیشمندان مختلف، در صدد برآمد تا راه شناخت انسان را به سوی درک حقایق خطاناپذیر الهی بگشاید و با اقدام جدی و تکلیف شناسانه و پر ارزش در مرز پاسداری از دین خدا و مبانی قویم و ارزش متعالی آن به منظور نجات نسل های انسانی حضور داشته باشد. [۲۸]

توصیه به جوانان

استاد به خوانندگان و علاقه مندان کتاب های مذهبی، بویژه جوانان سفارش می کند که هر نوشته را بیانگر اسلام و حقایق آن ندانند و تا از بابت اهلیت های لازم نویسنده خاطر جمع نگشتند، به نوشته او رجوع نکنند، و در پی کتاب های موثق اسلامی برآیند و آن ها را با دقت بسیار بخوانند.

طلاب جوان باید با توجه تام و تمام، کتاب های بزرگان سلف را بخوانند و مطالب و مسائل و مباحث پرمایه و غنی بسیاری را که در آن کتاب ها آمده است ببینند و بفهمند و تبیین های درست و اصیل و صادقانه و عالمانه آن را درک کنند، زیرا روحیه علمی که از خواندن کتاب های بزرگان قدیم امثال شیخ صدوق، شیخ مفید، سید رضی و سید مرتضی، شیخ طوسی و فارابی، بیرونی و ابن سینا و... به دست می آید، از کمتر کتاب دیگری قابل استفاده است.

طلاب جوان و دیگر جوانان باید درباره مسائل سیاسی، به طور کلی، اطلاعات وسیع و عمیق و اجتهادی داشته باشند، و نباید علم سیاست را ساده انگارند. امروزه، اطلاعات عمیق و صحیح سیاسی و آگاهی های لازم اجتماعی و بین المللی و شناخت مکاتب و مرام ها و «ایسم ها» و فلسفه پدیدآمدن آن ها و رابطه آن ها با قدرت و جهان خواری و... همه با هم رابطه ای مستقیم دارد. باید جوانان بویژه طلاب جوان که مرزبانان حماسه اسلامند، به بزرگ مردان اقتدا کنند، احوال آنان را بخوانند و سرمشق خویش قرار دهند و خود را همانگونه تربیت کنند. اطلاع از احوال عالمان آگاه و چگونگی کار و اخلاص آنان و کوشش های بیکرانی که در راه خدمت های مقدس و بزرگ کرده

اند، همچنین ایمان اخلاص، پشتکار، زهد و تقوی، گذشت، دقت و حوصله و غنای شخصیت آنان را نمونه گیرند و بکوشند این همه را در خود پدید آورند.

طلاب جوان و عزیز و آگاه، این اصل مهم را بخوبی مورد تأمل و اندیشه قرار دهند که انقلاب در اصل، یک فکر است نه تنها یک اقدام، یک شناخت است نه تنها یک حماسه، یک آگاهی عمیق است نه تنها یک شجاعت، یک دگرگونی ماهوی است نه تنها یک ایثار. و انقلاب هنگامی به معنای واقعی کلمه پیروز شده است که آن فکر تحول آفرین دگرگون ساز، در همه شئون و روابط ملت، تحقق یافته باشد و به تغییر اشخاص و اسماء و ظواهر بسنده نشده باشد. [۲۹]

من همواره برای هر روحانی - در هر مرتبه و مقام و با هر اشتغال - این سه وصف و قید را ضروری می دانم: ۱ - آگاه ۲ - متعهد ۳ - درگیر (- مجاهد)

روحانی اگر «آگاه» نباشد جامعه را به انحطاط می کشاند، اگر «متعهد» نباشد، دین مردم را تباه می سازد و اگر درگیر و مُقدم و مجاهد نباشد، رسالت را ادا نمی کند. [۳۰]

شما طلاب جوان، مکلفید که به پا خیزید، شما باید در رابطه با صنف سازی، و حفظ هویت اعلای روحانیت، همواره به تصفیه و تهذیب حوزه ها و تطهیر لباس مقدّس [روحانیت] بیندیشید و تنها و تنها از روحانیت آگاه از مسائل، و هماهنگ با حقایق روزگار و متعهد به راه خدا و امام زمان (عج) وجدی و فعال و درگیر، دفاع کنید و لاغیر، اگر این راه را پیش نگیرند، دشمن، راه خطرناک اول (اسلام منهای روحانیت) را هموار می سازد و این فکر را نفوذ می دهد و [آن را] پیش هم می برد. از پیش آمدن آن وضع بترسید، از تصفیه نترسید، از عدم تصفیه بترسید، کسانی که عدم تصفیه را مطرح می سازند - خیلی که خوشبین باشیم و حمل به صحت کنیم - قصدشان این است که با حفظ بد و خوب، خوب را نگاه دارند، در صورتی که دشمن، با وجود بد و خوب، خوب را نیز می کوبد. پس شما فقط از خوب دفاع کنید و بد را برانید...

آری اگر روحانیت تصفیه نشود، حضور عناصر ناباب به دشمن کمک می کند و همه گونه امکان کوبیدن دین و روحانیت راستین را نیز می دهد... [۳۱]

چون هدایت دینی مردم باید به دست عالمان دینی انجام پذیرد، و این عالمان باید از حوزه ها برخاسته باشند، پس باید توجه به حوزه ها معطوف باشد بنام محلّ پرورش راهگشایان بزرگ، برای ایجاد یک جهش بزرگ در راستای احیای دین و نجات انسان، حوزه ای در خدمت حرکت و بیداری و جهش و اقدام، حوزه ای که هدف انبیاء و اوصیاء (علیهم السلام) را تعقیب کند و واقف بر کلیت احکام دینی باشد و «عدالت» را در رأس ارزش ها قرار دهد و اقدام برای تحقق آنرا در رأس اقدام ها، حوزه ای که در راه عملی ساختن اهداف قرآنی و انسانی راه سپرد، حوزه که مصداق تعالیم

قرآن عظیم «كُونُوا رَبَّانِيِّنَ»، نمونه آیه کریمه «قَوَّامِينَ لِلَّهِ»، نشان دهنده این معیار قرآنی «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»، مصداق این تعلیم بزرگ پیامبر (صلی الله علیه وآله) «الْفُقَهَاءُ أَمَنَاءُ الرُّسُلِ»، الگوی زندگی ساز امام علی (علیه السلام) که فرمود: «وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُوا عَلَى كِبَرِ ظَالِمٍ وَلَا سَعْبِ مَظْلُومٍ» و عامل به این سخن امام صادق (علیه السلام): «كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِأَعْمَالِكُمْ وَلَا تَكُونُوا دُعَاةَ بَالِسِتِّكُمْ» و «الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِسُ»، و سخن امام جواد (علیه السلام): «يُحِبُّونَ بَكْتَابَ اللَّهِ الْمَوْتَى»، و خلاصه حوزه ای که هم با «مُنيّة المريد» شهید ثانی و «معراج السعاده» نراقی مأنوس باشد، و هم از غروة الوثقای» سید جمال الدین اسد آبادی و «روزنامه تجدد» شیخ محمد خیابانی آگاه. [۳۲]

وظیفه روحانیت اسلام، حفظ اسلام است در میان مسلمانان و گسترش اسلام است در دیگران، البته حفظ اسلام وظیفه همه مسلمانان جهان است، لیکن بخش ویژه ای از جامعه اسلامی که خود را وقف این کار کرده است (و جامعه دینی و اسلامی و توده های مسلمان به همین دلیل و برای همین منظور - یعنی حفظ دین در عقیده و عمل، با تبیین و اقدام، و گسترش و بسط آن - به این صنف احترام می گزارد و هزینه های مختلف آن را می پردازد)، روحانیت است. پس شغل عمده و تکلیف اصلی و اساسی روحانیت در همه سطوح آن، حفظ اسلام است و نگهبانی و صیانت دین. و گسترش و بسط آن نیازمند به شش امر است:

۱ - آگاهی از دین... ۲ - آگاهی از انسان ۳ و ۴ آگاهی از بستر رشد و تکامل انسان (در حالت اجتماعی) ۵ - آگاهی از زمان ۶ - آگاهی از موانع رشد و تکامل انسان... [۳۳]

ویژگی های استاد

استاد حکیمی اصولاً با قعود و سکوت میانه ای نداشته و ندارد. زندگی او گر چه به ظاهر به صورت انزوا گذشته و می گذرد، اما این ظاهر امر است و او همواره از مردم و جامعه، بخصوص از حال فراموش شدگان و له شدگان مطلع بوده و هست و از ملاقات با صاحبان پست و مقام پرهیز می کند. او انسانی دردمند و پرشور و پرسوز است. هم درد دین دارد و هم درد مردم، در برابر ظلم و ظالم بی تاب و بی تحمل است. دوست ندارد و نمی خواهد که در زیر این آسمان، حتی به یک انسان ظلم و تعدی شود و کسی از حقوقش محروم گردد.

او به دور از قیل و قال زن و فرزند، در خانه ای کوچک و استیجاری ولی آکنده از کتاب، در تهران زندگی می کند و در این سال های اخیر، به علت کهولت سن و سستی بنیه و خستگی سنگین اعصاب و منع پزشکی، روزانه بین ۲ تا ۴ ساعت (پس از شبانه روزی ۱۲ تا ۱۶ ساعت کار)، کار می

کند. اگر چه استاد سالیانی است که در لباس روحانی نیست، ولی در حقیقت و معنا تبلور وراثت انبیایی و فلسفه وجودی حوزه هاست، و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بیش ترین دغدغه خاطر او حوزه ها و دانشگاه ها بوده است و اجرای عدالت.

باید بیفزاییم که استاد در حوزه مشهد که بودند، گاه تا روزی ۱۴ درس می گفتند (از پیش از طلوع آفتاب تا پس از نماز عشا، در مسجد گوهر شاد یا مدرسه نواب و برخی مدارس دیگر)، اما خروج استاد از حوزه و احساس این تکلیف مهم که باید رو به جامعه و جوانان و مؤسسه های فرهنگی روشنفکری و... برود باعث شد که برخی از تألیفات ایشان ناتمام بماند، و هم به تدریس و تربیت شاگرد موفق نگردد. بویژه در ۳۵ سال اخیر در تهران. از این رو استاد شاگردی مستقیم که حتی مقداری از افکار و جامعیت و علوم او را منعکس کند ندارد مگر صدها تن در گذشته و حال و آینده، که تحت تأثیر افکار و عقاید حقّه، و اقدام باوری او در اجرای عدالت، و نشر مکتب فوق متعالی قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) قرار گرفته اند، و قرار خواهند گرفت. ان شاء الله تعالی.

پانوشت

- [۱] - زندگینامه حضرت استاد حکیمی به دلیل پیوند روحی ایشان با حکیم قرآنی شیخ مجتبی قزوینی از جایگاه تاریخی خود خارج و به پیشنهاد خود ایشان در این دفتر قرار گرفت.
- [۲] - پس از پایان این دوره آقای حاج شیخ مجتبی به آقای حکیمی فرموده بود که: «شما دیگر نیازی به درس ندارید و خودتان باید تدریس کنید!».
- [۳] - آیت الله میلانی (ره) از استعداد، ادبیات قوی، تحصیلات در علوم معقول و منقول، شعر و نثر ادبی ایشان تعریف می کرد و می گفت: من از آقای حکیمی خوشم می آید چون استادم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی را برای من تداعی می کند. آقای میلانی یک بار درباره آقای حکیمی با تعبیر معروف افلاطون درباره ارسطو سخن گفت: که هر وقت «عقل» (ارسطو) سر درس حاضر نمی شد درس نمی ، گفت...
- [۴] - آقا حاج سید ابوالحسن حافظیان مشهدی در خانواده ای که به سیادت و تقوی مشهورند دیده به جهان گشود. در آغاز تحصیل به فراگیری ادبیات و ریاضی و طب قدیم و نجوم و هیئت و فقه و اخلاق پرداخت. سپس سال ها به ریاضات سنگین مشغول شد و در شمار علمای باطن و عامل به سلوک شرعی و واجد کمالات و توانایی های بسیار بالای روحی و استاد مسلم علوم غریبه و صاحب کرامات درآمد. ر.ک: مکتب تفکیک، ص ۲۷۱ و...
- [۵] - سرود جهش ها، مقاله ۴.
- [۶] - من خیلی سعیم بر ابن بود تا به نظرات حاج شیخ مجتبی در زندگی عمل کنم. راجع به سه چیز ایشان در زندگی من حساسیت و علاقه داشتند یکی ماندن من در مشهد، و یکی ماندن من در لباس، و یکی ازدواج، ولی بعدها مسائلی پیش آمد که ایشان فرمودند من سه چیز را برای شما تجویز کردم: تجرّد، خروج از لباس و آوارگی. از سفر به آوارگی تعبیر کردند. و ما همین گونه آواره ایم...
- [۷] - خروش عدالت، محمد اسفندیاری، فصلنامه بینات، ش ۱۹، ص ۴۰.
- [۸] - برخی از مقالات بالا، در کتاب های دیگر استاد چاپ شده است.
- [۹] - ادبیات و تعهد در اسلام، ص ۱۳۵.
- [۱۰] - همان، ص ۳۱۵.
- [۱۱] - همان، ص ۲۲۲.
- [۱۲] - مکتب تفکیک، ص ۲۵۳ و...
- [۱۳] - حماسه غدیر، ص ۵۹۶، چاپ سال ۱۳۵۵.

- [۱۴] - ادبیات و تعهد در اسلام، ص ۲۹۶.
- [۱۵] - مکتب تفکیک، ص ۲۶.
- [۱۶] - آغاز اصول کافی با کتاب «العقل و الجهل» است و در روایتی امام کاظم (ع) هشام بن حکم را بیش از ۸۰ بار مورد خطاب قرار داده که شروع این خطاب ها و بخش عمده مطالب آن درباره عقل و اهمیت آن است و در یکی از این تعبیرها، عقل، «حجت باطنی» و در تعبیری دیگر «فروغ روح انسان» شمرده شده است، تحف العقول، ص ۲۸۵ چاپ بیروت.
- [۱۷] - آغاز شرح فلسفه اشارات.
- [۱۸] - گزیده گوهر مراد، ص ۲۳ و جامعه سازی قرآنی، ص ۱۵۴.
- [۱۹] - مکتب تفکیک، ص ۳۴۹.
- [۲۰] - مقدمه سپیده باوران، ص ۱۳.
- [۲۱] - ر.ک: بیدارگران اقالیم قبله، مقاله بیدارگر اقالیم قبله، یاد کردی از سید جمال الدین اسد آبادی.
- [۲۲] - ر.ک: مکتب تفکیک، ص ۲۴۱.
- [۲۳] - ر.ک: سپیده باوران، استاد شریعتی.
- [۲۴] - سپیده باوران، مقاله آفاق فکری برون حوزه ای.
- [۲۵] - ر.ک: تفسیر آفتاب، ص ۲۲۰.
- [۲۶] - تمام وصیت را در کتاب «کتابشناسی توصیفی دکتر علی شریعتی»، تألیف آقای محمد اسفندیاری، و در کتاب «فیلسوف عدالت» بخوانید.
- [۲۷] - نیز ر.ک: مکتب تفکیک، ص ۲۶۵، ۲۹۸، ۴۳۹. و تفسیر آفتاب، ص ۲۳۱.
- [۲۸] - ر.ک: سپیده باوران، مقاله سیمای جامعیت.
- [۲۹] - آینه پژوهش، نامه ۴ تربیت - ش ۱۴، ص ۷۱.
- [۳۰] - نامه هفتم، آینه پژوهش.
- [۳۱] - هویت صنفی روحانی، ص ۱۱۵.
- [۳۲] - آینه پژوهش، نامه نخست، رسالت رسولان.
- [۳۳] - آینه پژوهش، نامه ۵، ش ۱۵، ص ۶۴.